

بررسی ریشه‌شناختی دریا‌های اساطیری در بندهش ایرانی

دکتر حسین نجاری* - زهرا محجوب**

استادیار فرهنگ و زبان‌های باستانی ایران دانشگاه شیراز - کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی
ایران دانشگاه شیراز

چکیده

دریا یکی از پدیده‌هایی است که در اسطوره‌های ملل مختلف جایگاه ویژه‌ای دارد. دریا‌های اساطیری گاه به‌لحاظ نام، با دریا‌های امروزی قابل مقایسه هستند، اما به‌لحاظ جغرافیایی، موقعیتی کاملاً متفاوت دارند. بندهش ایرانی یکی از بزرگ‌ترین آثار به زبان فارسی میانه است که در بردارنده شمار فراوانی از نام‌های جغرافیایی اسطوره‌ای است. هدف ما در این پژوهش بررسی دریا‌های اساطیری در این اثر است. بدین منظور، با روش توصیفی - تحلیلی کوشیده‌ایم نام‌های دریاها را در این اثر با توجه به اصول علمی، هم از دیدگاه ریشه‌شناختی و هم اسطوره‌شناختی واکاوی کنیم و آنها را با دریا‌های طبیعی تطبیق دهیم. نتیجه آنکه دریا‌های اساطیری اغلب در جنوب و در کنار دریای فراخکرد قرار دارند که گاه با توجه به نکات اسطوره‌ای موجود و ویژگی‌های کنونی دریاها، قابل انطباق با جغرافیای طبیعی هستند.

کلیدواژه‌ها: جغرافیای اساطیری، بندهش، دریا، فراخکرد، کیانسه.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۴/۱۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۰۶/۲۰

*Email: najari@shirazu.ac.ir (نویسنده مسئول)

**Email: z.mahjoub@hotmail.com

مقدمه

یکی از مسائلی که همواره مورد توجه اسطوره‌شناسان بوده است، یافتن مکان‌های جغرافیای اسطوره‌ای در دنیای کنونی است. در اساطیر، مکان انعکاسی است از صورت نوعی اساطیر و تحقق یافتن صورت‌های نوعی نیز در مکان‌ها و فضاها؛ مثالی و خیالی میسر است؛ زیرا فضای اساطیری جغرافیایی مثالی دارد؛ (واحدوست ۱۳۷۹: ۳۶۹) بنابراین، تلاش برای انطباق جغرافیای اساطیری با جغرافیای طبیعی یا ردیابی محض در عالم محسوسات نتیجه مسلم و واقعی به‌بار نخواهد آورد. (مختاری ۱۳۷۹: ۹۹)

درباره جغرافیای اساطیری در ادبیات پهلوی اشاراتی دیده می‌شود. در بندهش،^(۱) از مکان‌هایی نام برده شده است که مابین جغرافیای اساطیری و واقعی در نوسان هستند؛ به همین دلیل، برخی معتقدند جغرافیای اساطیری به‌هیچ وجه، با جغرافیای طبیعی قابل انطباق نیست، در حالی که برخی دیگر جغرافیای اساطیری را برگرفته از جغرافیای طبیعی می‌دانند و آن را با واقعیت تطبیق می‌دهند. در این پژوهش نیز به تطبیق حدود احتمالی جغرافیای اساطیری دریاها در بندهش/ ایرانی با جغرافیای طبیعی پرداخته شده است.

اسطوره در بندهش با آفرینش آغازین که قطره‌ای «آب» است، پیوند می‌خورد؛ بنا بر منابع اسلامی و از دیدگاه مفسران تورات، آب ماده آفرینش است. (میرفخرایی ۱۳۶۶: ۱۹۴) آب یکی از تجلی‌های عظمت طبیعت است که همواره جایگاه عظیمی را در اساطیر از آن خود ساخته و دومین آفریده مادی است که اورمزد آن را از گوهر آسمان آفرید؛ (بهار ۱۳۸۷: ۴۵) بدین ترتیب که در آغاز آفرینش، بوم و بر خشک و بی‌آب بود و نشانی از آب‌ها دیده نمی‌شد. آنگاه تیشتر،^(۲) ابر را پدید آورد و آن را به نیروی باد در آسمان جای داد و باران آغاز شد و آب‌ها به کرانه‌های زمین روان شدند و از آنها «دریای فراخکرد»^(۳) پدید

آمد. (بهار ۱۳۷۴: ۱) این دریا براساس متون پهلوی، یک‌سوم زمین را به خود اختصاص داده است و تمامی آب‌های روان از آن سرچشمه می‌گیرند و بدان می‌ریزند. از آنجاکه دو اقلیم جنوبی،^(۴) تنها یک‌ششم نیمکره فوقانی زمین را در بر گرفته‌اند، باید تصور کرد که بخشی از جنوب خونیرس را نیز دریای فراخکرد فراگرفته است. (بهار ۱۳۸۷: ۱۴۱) چنان‌که می‌دانیم، به‌دلیل کشاورز بودن بسیاری از جوامع ابتدایی و اهمیت آب برای چنین مردمانی، بیشتر نمادپردازی‌ها در گستره اساطیر ملل و به‌ویژه ایران مربوط به آب است. (رضایی دشت‌ارژنه ۱۳۸۸: ۱۱۲) در باور ایرانیان، همه پدیده‌های هستی از این عنصر واحد سرچشمه گرفته است. (نیکویخت و همکاران ۱۳۹۱: ۱۴۲) هرمزد همه آفریدگان موجود در زمین را از آب پدید آورد، جز گاو و کیومرث که آنها را گوهر از آتش باشد. (کوشش و کفاشی ۱۳۹۰: ۱۴۰ نقل از یار شاطر)

دریا^(۵) یکی از بزرگ‌ترین پدیده‌های اسطوره‌ساز طبیعت است که در متون پهلوی و اوستایی جایگاه ویژه‌ای دارد؛ بنابراین، روشن است که بسیاری از اسطوره‌شناسان ایرانی در پی شناخت این مظهر عظیم طبیعت برآیند. البته پژوهش‌های چندانی در این زمینه انجام نشده است و تنها تعداد اندکی از محققان دریا‌های اساطیری را مد نظر قرار داده و به‌گونه‌ای مختصر و پراکنده، مطالبی ارائه کرده‌اند که در میان آنها پژوهش بهار (۱۳۸۷) از همه مفصل‌تر، منسجم‌تر و دقیق‌تر است؛ با این حال، هنوز نکته‌های فراوانی وجود دارد که درک آنها نیازمند داشتن دیدی عمیق‌تر در این حوزه است. یکی از این نکات، توصیف ریشه‌شناختی دریا‌های اساطیری در بندهش است که می‌تواند برای علاقه‌مندان اسطوره‌شناسی ایرانی جالب توجه باشد؛ همچنین، در پژوهش حاضر کوشیده‌ایم به این پرسش پاسخ دهیم که آیا دریا‌های اساطیری قابل انطباق با دریا‌های طبیعی هستند؟ برای پاسخ به این پرسش، باید دریا‌های اساطیری نام‌برده شده در بندهش

را با دیدی عمیق‌تر بررسی کرد. در این راستا پس از ذکر اسامی دریاها به صورت جداگانه، براساس اصول علمی، به تحلیل اسطوره‌شناختی و ریشه‌شناختی آنها می‌پردازیم و جایگاه آنها در عالم اساطیر و جغرافیای طبیعی را بررسی می‌کنیم.

بحث و بررسی

۱. آبگیر^۱

آبگیر در بندهش، دریایی کوچک در سیستان است که در نزدیکی کیانسه قرار دارد. (دادگی ۱۳۹۰: ۷۴) واژه warm در فارسی میانه به معنی "آبگیر" (مکنزی ۱۳۸۸: ۱۵۳) و در متن‌های مانوی، به معنی "موج" آمده است. در اینجا شاید منظور از آن، دریاچه گودزره^(۶) و یا هامون باشد. (دادگی ۱۳۹۰: ۱۷۳) هامون نیز همان دریاچه سیستان یا کیانسه است که براساس زامیادیشْت، نه رود به این دریاچه می‌ریزد. در سنت مزدیسنا آمده است که ایزد نریوسنگ نطفه زردشت را گرفت و به ایزد ناهید سپرد تا آن را در این دریاچه حفظ کند تا در هزاره‌های سه‌گانه، اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس ظهور کنند. (نیولی ۲۰۰۳: ۶۴۷) بنا بر بندهش ایرانی:

“/az\ zrēhān ī keh ān ī warm ī zrēh ī Kayānsē čiyōn pad Sagestā.”
(۱۳۸۴: ۱۴۴)

«از دریا‌های کوچک، آن آبگیر و دریای کیانسه است که به سیستان است.»

(دادگی ۱۳۹۰: ۷۴)

1. Ābgīr

Āb-gīr اسمی مرکب است که از دو جزء **āb+ gīr** (نک: **Sīrāw**) ساخته شده است. جزء دوم، **-gīr**، ماده مضارع و مشتق است از ایرانی باستان ***gr̥b-ya** و ریشه ***gr̥b-** به معنی "گرفتن"، (منصوری ۱۳۸۴: ۱۷۲) ریشه سنسکریت **-grabh**، (مایرهوفر ۱۹۹۲: ۵۰۵) ریشه هندواروپایی **-ghrebh***، (پوکرنی ۲۰۰۷: ۱۱۱۹) و اوستایی **-grab**. (بارتولومه ۱۹۰۴: ۵۲۶) معادل آن در فارسی میانه **-gīr**، (مکنزی ۱۳۸۸: ۸۰) در پهلوی اشکانی ترفانی **(-gīr) -gyr** (بویس ۱۹۷۷: ۴۴) و در پازند **-gīr** (نیبرگ ۱۹۷۴: ۸۴) است. معادل کل واژه در فارسی نو آنگیر است. (معین ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۳) در متن، واژه **Warm**^(۷) نیز "آنگیر" ترجمه شده است.

۲. پوئیدگ^۱

پوئیدگ دریایی شور است که آب‌های آلوده و ناپاک را پاک و تصفیه می‌سازد. (مالاندرا ۱۹۸۳: ۱۶۷) به موجب گزارش بندهش، پوئیدگ دریایی بزرگ است که از بُن به دریای فراخکرد پیوسته و راه ارتباطی آن به فراخکرد، دریای سدویس است که میان این دو قرار دارد. براساس گزیده‌های *زادسپرم*، پوئیدگ در جوار فراخکرد در جنوب قرار گرفته است (دادگی ۱۳۹۰: ۱۴۲) و بنا بر مینوی خرد، ریزش همه آب‌ها در جهان از کشور ارزه و حرکت آنها به سوی کشور سوه^(۸) و حرکت آب در دریای پوئیدگ است و از آنجا باز به دریای فراخکرد می‌رود؛ بنابراین، در این دریا مد و جزر اتفاق می‌افتد و بند ارتباط مد و جزر آن به ماه پیوسته است و گردش ماه بر آن نیز تأثیر می‌گذارد. (قلی‌زاده ۱۳۸۷: ۱۵۶) در *وندیداد* مکرراً نام پوئیدگ به چشم می‌خورد، اما از مکان دقیق آن سخنی به میان نیامده است؛ با این حال، در دوران ساسانی، موبدان سعی کرده‌اند اسامی

1. Pūidīg

مکان‌های اسطوره‌ای را با واقعیت منطبق سازند؛ از این رو، بعضی آن را با "خلیج فارس" مطابقت داده‌اند (چرتی ۲۰۰۷: ۵۵) و دارمستر آن را دریاچه ارومیه می‌داند. (وندیداد ۱۳۸۵، ج ۱: ۳۳۴ به نقل از رضی) به نظر نگارندگان، اگر دریای فراخکرد را اقیانوس هند در نظر بگیریم، منطقی است که پوئیدیگ را نیز همان خلیج فارس بدانیم؛ زیرا با توجه به مطالب ارائه‌شده، این دریا در کنار فراخکرد قرار دارد. بنا بر بندهش/ ایرانی:

“zrēhīhā ī sōr sē ast mādagwar ī ast ēk /Pūīdīg ud ēk Kamrōd ud ēk
Syā(w)bun. az har(w) sē Pūīdīg mēh kē purr ud ōgār padīš ham-kustag ī
zrēh ī Frāxkard ud[ō Frāxkard] paywast ēstēd.” (۱۳۸۴: ۱۴۱)

«سه دریای شور مایه‌ور هست: یکی پوئیدیگ، دیگری کمرود و یکی سیاه‌بُن است. از هر سه، پوئیدیگ بزرگ‌تر است که در آن جزر و مد است؛ هم‌ناحیت دریای فراخکرد و به دریای فراخکرد پیوسته است.» (دادگی ۱۳۹۰: ۷۳)

Pūīdīg مرکب از Pu+īd+īg^(۹) و اسم خاص است. احتمالاً معادل آن در ایرانی باستان *pavāka- به معنی "پاک"، (حسین دوست ۱۳۸۳: ۲۴۵) در سنسکریت -pāvakā-، (مایرهوفر ۱۹۹۶: ۱۰۶) در اوستایی -pūitika-، (بارتولومه ۱۹۰۴: ۹۰۹) در فارسی میانه pāk، (مکنزی ۱۳۸۸: ۱۱۹) در پهلوی اشکانی ترفانی pāk، (بویس ۱۹۷۷: ۶۷) و در فارسی نو "پاک" (معین ۱۳۷۵، ج ۱: ۶۶۶) است. درکل، این واژه به معنی "پاک‌کننده" و نقش آن تصفیه آب‌های آلوده است.

۳. سیاه‌بُن^۱

سیاه‌بُن در شمال و به سوی غرب خونیرس کشیده شده است. (آموزگار ۱۳۸۸: ۱۲۰) شاید منظور از آن همان دریای سیاه و مدیترانه باشد. (بندهش هندی ۱۳۶۸:

1. Syā(w)bun

(۲۴۴) در دوران ساسانی نیز این دریا را با دریای سیاه یکی دانسته‌اند، (چرتی ۲۰۰۷: ۵۵) اما به‌طور قطع، نمی‌توان آن را با واقعیت تطبیق داد؛ به‌خصوص که از این دریا در *اوستا* سخنی به میان نیامده است؛ (فره‌وشی ۱۳۵۸: ۵۰۵) با این حال، باید گفت که دریای سیاه^(۱۰) پهنه‌ای آبی‌رنگ و شور است. از آنجاکه در گذشته رنگ‌ها نقش مهمی داشته است و شمال سیاه یا تیره پنداشته می‌شد، باید گفت که نام دریای سیاه نیز برگرفته از رنگ آب یا ویژگی‌های جوی آن بوده است. (اشمیت ۱۹۸۹: ۳۱۰) بنا بر بندهش ایرانی:

“ān ī Syā(w)bun pad Hrōm.” (۱۳۸۴: ۱۴۴)

«آن سیاه‌بُن به روم است.» (دادگی ۱۳۹۰: ۷۴)

Syā(w)bun اسمی مرکب از دو جزء **Syā(w)+bun** است. جزء اول صفت و مشتق است از سنسکریت *śyāvā-* به معنی "سیاه"، (مایرهوفر ۱۹۹۶: ۶۶۱) اوستایی *siīāuuā-* (بارتولومه ۱۹۰۴: ۱۶۳۱) فارسی میانه *syā*، (مکنزی ۱۳۸۸: ۱۴۰) پازند *syāh*، (نیبرگ ۱۹۷۴: ۱۷۶) و فارسی نو، "سیاه". (معین ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۹۶۸) جزء دوم اسم است و برگرفته از ایرانی باستان **budna-* به معنی "بُن"، (حسن‌دوست ۱۳۸۳: ۲۰۹) سنسکریت **budhná-*، (مایرهوفر ۱۹۹۶: ۲۲۸) اوستایی *buna-*، (بارتولومه ۱۹۰۴: ۹۶۸) فارسی میانه *bun*، (مکنزی ۱۳۸۸: ۵۵) پهلوی اشکانی ترفانی *bwn* (*bun*)، (بویس ۱۹۷۷: ۲۸) پازند *bun*، (نیبرگ ۱۹۷۴: ۵۰) و در فارسی نو، بُن است. (معین ۱۳۷۵، ج ۱: ۵۸۰) برخی آن را *Siyāwbūm* نیز نامیده‌اند؛ (کرین‌بروک ۱۹۹۳: ۳۰۶) با این حال، صورت واژه **Syā(w)bun** به نظر صحیح‌تر است؛ زیرا به نظر می‌رسد سیاهی نشان‌دهنده رنگ خود دریا است و نه رنگ پوست مردم سرزمین آن.

۴. سیراو^۱

سیراو^(۱۱) ناحیه‌ای در جنوب فارس، نزدیک بندر طاهری است که در دوره پیش از اسلام و در زمان سلطنت ساسانیان، بندر مهم و ثروتمندی محسوب می‌شده است؛ زیرا در پی روابط تجاری بغداد با هند، چین، و آفریقا، سیراف نیز که در این مسیر قرار داشت، مورد توجه قرار گرفت و به لحاظ تجاری شهرتی جهانی یافت. (کامینز ۲۰۱۲: ۲۸) در مورد نام این بندر نظرات مختلفی ارائه شده است؛ برخی بر این باورند که نام نخستین سیراف احتمالاً "اردشیراب"^(۱۲) بوده است. تاجر نیز این بندر را "شیلاو"^(۱۳) خوانده‌اند. (بقایی ۱۳۷۵: ۱۰۶) برخی نام این بندر را در اساطیر جست‌وجو می‌کنند؛ در آن هنگام که کی‌کاووس به وسوسه اهریمن به آسمان پرواز کرد، خداوند به باد امر کرد که فضا را محافظت نکند. آنگاه کی‌کاووس از فراز آسمان پرتاب شد و در شهر سیراف سقوط کرد. (یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۱۶) وی برای رفع تشنگی، از مردم شیر و آب خواست و آن دو را در این مکان به او نوشاندند؛ به همین دلیل، آنجا را "شیرآب" خواندند و در زمان‌های بعد به "سیراف" مبدل گردید؛ (اوشیدری ۲۰۱۰: ۳۳۸) البته در شاهنامه، شهر آمل در مازندران همان محلی است که کی‌کاووس از آسمان فرود افتاده است؛ (یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۱۶) به هر حال، در مورد محل دقیق آن شک و تردید وجود دارد. حتی بهار نیز بر این باور است که دریای سیراو شاید دریاچه سوان در ارمنستان باشد؛ (دادگی ۱۳۹۰: ۱۷۵ حواشی بهار) با این حال، از آنجاکه در بیشتر متون پهلوی، دریاها در جنوب و در کنار دریای فراخکرد قرار دارند، منطقی است که آن را همان سیراف فعلی در نظر بگیریم؛ زیرا با اقیانوس هند نیز ارتباط

1. Sirāw

دارد و با توجه به ریشه‌شناسی ارائه‌شده در ذیل، احتمالاً نام آن برگرفته از اسطوره "شیرآب" است. بنا بر بندهش/ ایرانی:

“Turt rōd kē kōr-iz xwānēnd az zrēh ī *Sirāw be āyēd ō zrēh ī Gurgān rēzēd.” (۱۳۸۴: ۱۵۴)

«تُرت‌رود که کور نیز خوانند، از دریای سیراو بیاید، به دریای گرگان ریزد.» (دادگی ۱۳۹۰: ۷۵)

Sirāw اسمی است مرکب از دو جزء شیر و آب (sir+āw) که بعداً بنا بر تحول آوایی به "سیراو" یا "سیراف" تبدیل شده است. جزء اول، اسم و برگرفته است از سنسکریت ksīrā- به معنی "شیر"، (مایرهوفر ۱۹۹۲: ۴۳۳) اسم مذکر اوستایی xšuuīd- (بارتولومه ۱۹۰۴: ۵۶۲) فارسی میانه šīr، (مکنزی ۱۳۸۸: ۱۴۲) پهلوی اشکانی ترفانی šīr (šīr) (بویس ۱۹۷۷: ۸۵) و «شیر» در فارسی نو. (معین ۱۳۷۵، ج ۱: ۲۱۰۲) جزء دوم نیز اسم است و از ایرانی باستان -ā-bā*^(۱۴) (حسن‌دوست ۱۳۸۳: ۱) فارسی باستان āpi- به معنی "آب"، (کنت ۱۹۵۳: ۱۶۸) اسم مؤنث اوستایی āp- (بارتولومه ۱۹۰۴: ۳۲۶) سنسکریت āp-، (مایرهوفر ۱۹۹۲: ۸۱) هندواروپایی āp- (پوکرنی ۲۰۰۷: ۸) فارسی میانه āb، (مکنزی ۱۳۸۸: ۲۷) پهلوی اشکانی ترفانی āb (’b) (بویس ۱۹۷۷: ۴) پازند āv / āw، (نیبرگ ۱۹۷۴: ۲۰) و سغدی (āp) ”p (قریب ۱۳۸۳: ۸) برگرفته شده و در فارسی نو، آب است. (معین ۱۳۷۵، ج ۱: ۲)

۵. فراخکرد^۱

فراخکرد اقیانوسی است که در اوستا به صورت وئوروکش^(۱۵) آمده است. براساس بندهش، زمین پیش از بارندگی تیشتر یک قطعه بود. در پی حمله

1. Frāxkard

هریمن و مقابله آفرینش با او، ایزد تیشتر به یاری آب شتافت. پیش‌نمونه آب را برگرفت و در جهان پراکند و بدین ترتیب، دریاها و رودها به وجود آمدند که بزرگ‌ترین و مهم‌ترین آنها دریای فراخکرد^(۱۶) است. (ادولجی ۲۰۱۰) این دریا هزار دریاچه دارد و چشمه اردویسور از آنجا است؛ از این‌رو، آن را "چشمگان اردویسور" و "خانینگان دریا"^(۱۷) نیز می‌خوانند. (تفضلی ۲۰۰۰: ۲۰۱) در میان این دریا، دو درخت قرار دارد؛^(۱۸) (هینلز ۱۳۷۱: ۳۶) همچنین، زیستگاه موجوداتی چون خر سه‌پا، ماهی واس پنجه سَدوران، و سیمرخ اوستایی است که بر بالای درختی در میان فراخکرد آشیانه دارد. (دادگی ۱۳۹۰: ۱۰۱) براساس *زامیادیش*، دریای فراخکرد آرامگاه فرکیانی^(۱۹) است. به موجب *تیشتریش*، نبرد گرشاسب با دیو گندَرَوَه^(۲۰) در این دریای گیهانی به وقوع پیوسته است. (هینلز ۱۳۷۱: ۶۰) با وجود اینکه در یشت‌ها، نام این دریا بسیار به چشم می‌خورد، از محل دقیق آن سخنی به میان نیامده است. براساس بررسی بهار، دریای فراخکرد عبارت است از اقیانوس هند که محصور میان جنوب و جنوب غربی آسیا و شرق قاره آفریقا است و دو دریای پوئیدیک و سدویس^(۲۱) با آن ارتباط دارند؛ (یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۲۹ حواشی پورداوود) با این حال، برخی دریای فراخکرد را با دریای خزر و برخی با دریاچه آرال تطبیق می‌دهند (مالاندرا ۱۹۸۳: ۱۲) و کریستن‌سن آن را همان دریاچه هامون در سیستان می‌داند. (یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۲۹ حواشی پورداوود) در کل، دیدگاه بهار و مطابقت این دریا با اقیانوس هند بنا بر مطالب مذکور، منطقی به نظر می‌رسد. بنا بر *بند هشت ایرانی*:

“pas mēnōg ī wād čiyōn ast-iz nē gumēxt ēstād čiyōn gyān andar tan jumbēd wād ī andarwāyīg frāz jumbēnīd u-š ān āb hamāg be mušt ud be ō kanārag ī zamīg āwurd ud zrēh ī Frāxkard aziš būd.” (۱۳۸۴: ۹۴)

«پس (بر اثر)، مینوی باد، (که) نیز چون جان نیامیخته بود، باد دروایی، چون جان (که) در تن جُنبد، فراز جنبیده شد. آن (باد) همه آن آب را بمالانید، به کرانه زمین آورد، دریای فراخکرد از او (پیدا) شد.» (دادگی ۱۳۹۰: ۶۴)

Frāxkard اسمی مرکب از دو جزء **Frāx + kard** است. جزء اول صفت و در فارسی میانه، به معنی "فراخ"، (مکنزی ۱۳۸۸: ۷۴) در پهلوی اشکانی ترفانی **farrāx**، (بویس ۱۹۷۷: ۳۹) و در فارسی نو، فراخ است. (معین ۱۳۷۵، ج ۲: ۲۴۹۴) جزء دوم ماده ماضی است برگرفته از ایرانی باستان ***kar-ta-** (منصوری ۱۳۸۴: ۲۲۴) و ریشه سنسکریت **kar-** به معنی "کردن" (مایرهور ۱۹۹۲: ۳۱۱) و مشتق است از ریشه هندواروپایی ***k^wer-**، (پوکرنی ۲۰۰۷: ۱۸۰۸) و ریشه اوستایی **kar-** (بارتولومه ۱۹۰۴: ۴۴۴) ماده ماضی **kard-** در فارسی میانه (مکنزی ۱۳۸۸: ۹۸) و ماده ماضی کرد و ماده مضارع کُن در فارسی نو (معین ۱۳۷۵، ج ۳: ۲۹۳۹) از این ریشه است. در کل معادل اوستایی آن **(-<karta-*)**، **Vouru.kaša-**، اسم مذکر، (بارتولومه ۱۹۰۴: ۱۴۲۹) و نام این دریا به صورت تحت‌اللفظی به معنی "فراخ ساخته‌شده" است. (نیبرگ ۱۹۷۴: ۷۷)

۶. کمرو^۱

این دریا در شمال خونیرس واقع شده است (آموزگار ۱۳۸۸: ۱۱۹) و احتمالاً عمق چندانی ندارد؛ همچنین، براساس بندهش، جزر و مد در آن اتفاق نمی‌افتد و در هنگام وزش باد، به‌گونه‌ای آب به جریان درمی‌آید که ماهیان با حرکت آب، حرکت می‌کنند و «ایشان را چنان در نظر می‌آید که آن آب تازان است.» (دادگی ۱۳۹۰: ۸۶) برخی موقعیت این دریا را در ترکستان (زاداسپرم ۱۳۶۶: ۱۲۵) و برخی

1. Kamrōd

دیگر در طبرستان می‌دانند (چرتی ۲۰۰۷: ۵۵) و بدین ترتیب، آن را با "دریای خزر" مطابقت می‌دهند. (کرین بروک ۱۹۹۳: ۳۰۶) در *اوستا* نامی از این دریا برده نشده (چرتی ۲۰۰۷: ۵۵) و تا قبل از ورود مسلمانان به پارس، این دریا تا حدودی ناشناخته بوده است.^(۲۲) (پلانهور ۱۹۹۰: ۴۹) بنا بر بندهش/ ایرانی:

“zrēh ī **Kamrōd** ān ī /pad\ abāxtar pad Tabarestān widerēd.” (۱۳۸۴: ۱۴۴)

«دریای **کمرود** آن است که (به) اباختر است، به طبرستان گذرد.» (دادگی ۱۳۹۰:

۷۴)

Kamrōd مرکب از **Kam+ rōd** و اسم خاص است؛ جزء اول، صفت و معادل آن در فارسی باستان **kamna-** به معنی "کم و اندک"، (کنت ۱۹۵۳: ۱۷۹) در اوستایی ***kamna**، (حسن دوست ۱۳۸۹، ج ۲: ۹۹۴) در فارسی میانه **kam**، (مکنزی ۱۳۸۸: ۹۶) در پهلوی اشکانی ترفانی **qmb (kamb)**، (بویس ۱۹۷۷: ۵۲) در پازند **kam**، (نیبرگ ۱۹۷۴: ۱۱۰) و در فارسی نو، کم است. (معین ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۰۵۴) جزء دوم، **rōd**،^(۲۳) اسم است و صورت سنسکریت آن **srōtas-** به معنی "رود و جریان"، (مایرهوفر ۱۹۹۶: ۷۸۴) در فارسی باستان **rautah-**، (کنت ۱۹۵۳: ۲۰۵) در اوستایی **θraotah-** (اسم خشتی)، (بارتولومه ۱۹۰۴: ۸۰۰) در پهلوی اشکانی ترفانی **rwd (rōd)**، (بویس ۱۹۷۷: ۷۹) در پازند **rōd**، (نیبرگ ۱۹۷۴: ۱۷۱) در سغدی **rwt (rōt)** (قریب ۱۳۸۳: ۳۴۶) و در فارسی نو، رود است. (معین ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۶۸۵) به نظر نگارندگان و بنا به گفته بندهش، با توجه به عدم وجود جزر و مد در این دریا، مفهوم احتمالی که می‌توان برای آن در نظر گرفت، دریای کم جریان (= بی حرکت) است.

۷. کیانسه^۱

کیانسه در سیستان است؛ یعنی همان جایی که خاندان کیانی منزل داشتند (هومباخ ۱۹۹۸: ۴۹) و بی‌شک، با دریاچه هامون در مرز ایران و افغانستان قابل مقایسه است. نام دیگر آن "دریای زره" است و از آنجاکه رود هیلمند بدان می‌ریزد، "هامون هیلمند" نیز خوانده شده است؛ در واقع، آب رود هیلمند، دریای کیانسه را تشکیل می‌دهد. (پانائینو ۲۰۱۳: ۱۷۴) برخی معتقدند در این دریا یک‌هزار سرچشمه وجود داشته است که افراسیاب همه را پایمال کرد و مردمان را در جای آنها مستقر ساخت، (تفضلی ۱۳۸۶: ۱۰۵) اما بعد منوچهر آن را آباد کرد و آب از آن روانه ساخت. (پانائینو ۲۰۱۳: ۱۷۴) به موجب بندهش، در میان دریاچه‌های خُرد، دریاچه کیانسه از همه سالم‌تر و آبش از دریاچه‌های دیگر شیرین‌تر بوده است، ولی در اثر فساد اهریمن، آب آن شور و نامطبوع گشت و جانوران اهریمنی در آن پدیدار شدند؛ با این حال، در رستاخیز دوباره شیرین خواهد شد (دادگی ۱۳۹۰: ۷۴) و موعودهای زردشتی در کنار این دریاچه ظهور خواهند کرد؛ زیرا ایزد نریوسنگ نطفه زردشت را به ایزد آب سپرده است تا در این دریاچه، آن را حفظ کند (اوشیدری ۲۰۱۰: ۳۹۶) و بدان سبب که این دریاچه حامل سه نطفه از زردشت است، در *زندبهن‌یسن* "سه‌تخمه" نیز نامیده شده است. (پانائینو ۲۰۱۳: ۱۷۵) بنا بر بندهش ایرانی:

“/az\ zrēhān ī keh ān ī warm ī zrēh ī **Kayānsē** čiyōn pad Sagestān fradom xrafstar ud mār ud wazay andar nē būd ud āb siren.” (۱۳۸۴: ۱۴۴)

«از دریا‌های کوچک، آن آبگیر و دریای کیانسه است که به سیستان است. در آغاز خرفستر و مار و وزغ در (آن) نبود و آب (آن) شیرین (بود).» (دادگی ۱۳۹۰: ۷۴)

1. Kayānsē

Kayānsē مرکب از **kay+ān+sē** و اسم خاص است. در مورد مفهوم این نام دو نظریه وجود دارد که با توجه به نام پهلوی و اوستایی^(۲۴) آن متفاوت است؛ صورت پهلوی آن **kay+ān+sē** است که جزء اول اسم و در سنسکریت **kavi-** به معنی بزرگ و سرور، (مایرهوفر ۱۹۹۲: ۳۲۸) در اوستایی **kauui-** (اسم مذکر)، (بارتولومه ۱۹۰۴: ۴۴۳) در سکایی **kai-**، (بیلی ۱۹۷۹: ۶۵) در فارسی میانه **kay-**، (مکنزی ۱۳۸۸: ۹۹) در پازند **kai-**، (نیبرگ ۱۹۷۴: ۱۰۹) و در فارسی نو، **کی** (معین ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۱۴۶) است. جزء دوم ***-ānām** - **ān** نشانه جمع است. (ابوالقاسمی ۱۳۷۷: ۴۳) جزء سوم، عدد است برگرفته از سنسکریت **tri-** به معنی سه، (مایرهوفر ۱۹۹۲: ۶۷۵) اوستایی **θri-**، (بارتولومه ۱۹۰۴: ۸۰۱) فارسی میانه **sē**، (مکنزی ۱۳۸۸: ۱۳۴) پهلوی اشکانی ترفانی **sh (se)**، (بویس ۱۹۷۷: ۸۱) پارتی **hry (hrē)**، (گیلن ۱۹۶۶: ۱۱۹) سغدی **dry (ørē)**، (قریب ۱۳۸۳: ۳۷۹) و سه در فارسی نو. (معین ۱۳۷۵، ج ۲: ۱۹۵۹) به طور کلی، مفهوم این واژه تداعی‌کننده ظهور سه نجات‌بخش اوشیدر، اوشیدرماه و سوشیانس در آخرالزمان از سرزمین کیانیان است که با توجه به صورت پهلوی آن، این نظریه درست‌تر می‌نماید.

۸. گرگان^۱

قدیمی‌ترین نامی که برای دریای شمال ایران به کار رفته است، "دریای هیرکانی" است. هیرکان در زمان هخامنشیان و اشکانیان، قسمتی از امپراطوری پارس بوده که در سواحل جنوب شرقی دریای خزر قرار داشته است. (کیپرت و مک‌میلن ۱۸۸۱: ۴۳) **Hyrkania**^(۲۵) واژه‌ای یونانی است که به "گرگان" در فارسی امروز تغییر کرده است؛ گرگان بخشی از دهستان^(۲۶) است؛ همچنین، روایت است که گرگین،

1. Gurgān

پسر میلاد، پادشاه اشکانی، شهری به نام خود ساخت که "گرگان" نامیده شد. بنا به روایتی دیگر، Gorge^(۳۷) شهری بوده که در زمان سلطنت پیروز ساسانی، توسط هپتالیان به Gorgān تبدیل شده است. (بیوار ۲۰۰۲: ۱۵۳) در اساطیر، برخی فراخکرد را دریای گرگان در نظر می‌گیرند و بدین ترتیب، معتقدند که محل فرود آمدن کی‌کاووس در دریای گرگان بوده است. (اوشیدری ۲۰۱۰: ۲۳۳) همان‌طور که در قسمت‌های پیشین نیز گفته شد، به نظر می‌رسد دریای خزر در دوران مختلف، دارای اسامی گوناگونی بوده و نزد اقوام مختلف با نام‌های خاصی شناخته شده است؛ کمرو و گرگان از جمله نام‌هایی بوده که به این دریا اطلاق شده و احتمالاً نام گرگان تحت تأثیر وجود "گرگ در این سرزمین" به وجود آمده است. بنا بر بندهش/ ایرانی:

“Turt rōd kē kōr-iz xwānēnd az zrēh ī *Sirāw be āyēd ō zrēh ī Gurgān rēzēd.” (۱۳۸۴: ۱۵۴)

«تُرت‌رود که کور نیز خوانند، از دریای سیراو بیاید، به دریای گرگان ریزد.» (دادگی ۱۳۹۰: ۷۵)

Gurgān مرکب از gurg+ān است. جزء اول اسم و صورت سنسکریت آن vřka- به معنی گرگ است (مایرهوفر ۱۹۹۶: ۵۷۰) مشتق از هندواروپایی *ul̥kʷ، (پوکرنی ۲۰۰۷: ۳۴۱۰) اوستایی vāhrka- و اسم خاص مذکر است. (بارتولومه ۱۹۰۴: ۱۴۱۹) در فارسی میانه gurg، (مکنزی ۱۳۸۸: ۸۲) در پهلوی اشکانی ترفانی gwrg (gurg)، در پارسی (gurg) gwrg، (حسن‌دوست ۱۳۸۹، ج ۱: ۲۸۹) در سغدی -wyrk (wark)، (قریب ۱۳۸۳: ۴۲۳) و در فارسی نو، گرگ است. (معین ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۲۶۳) جزء دوم، -ān، پسوند مکان‌ساز است. (ابوالقاسمی ۱۳۷۷: ۶۸) در کل، معادل اوستایی آن -vāhrkāna، (بارتولومه ۱۹۰۴: ۱۴۱۹) و در فارسی باستان -varkāna، (کنت ۱۹۵۳: ۲۰۶) و "جُرْجان" اسم معرب آن است. (رضی ۱۳۸۵: ۱۹۲) این واژه در

اینجا به معنی "سرزمین گرگ‌ها" در نظر گرفته می‌شود. (خلف تبریزی ۱۳۶۱، ج ۳: ۱۷۹۸)

نتیجه

جایگاه دریا‌های اساطیری موجود در بندهش، در مرکزی‌ترین نقطه عالم اساطیری ایرانی، خونیرس، است. بسیاری از این دریاها در جنوب و در کنار دریای فراخکرد قرار دارند که یک‌سوم این زمین را دربردارد؛ در نتیجه، منطقی است که تصور کنیم بخشی از جنوب خونیرس را نیز این دریای عظیم فراگرفته است و از همین دریا، دیگر آب‌های موجود بر زمین پدید آمده‌اند که پس از پیمودن سرتاسر زمین دوباره به آن می‌ریزند. در واقع، فراخکرد دارای یک‌هزار دریا است که هرکدام از این دریاها با توجه به خصوصیت و ویژگی‌ای که دارند، نامی خاص را به خود اختصاص داده‌اند و این موضوع با بررسی ریشه‌شناختی اسامی موجود قابل درک است؛ مثلاً پوئیدیک دریایی است که نقش تصفیه آب‌ها را بر عهده دارد و این عملکرد متناسب با نام آن است و کیانسه دریایی است که دربرگیرنده سه نطفه از زردشت است.

شاید بهتر باشد جایگاه این دریا‌های اساطیری را با جغرافیای طبیعی یکی ندانیم؛ زیرا عالم اسطوره جغرافیای کاملاً متفاوتی دارد و نمی‌توان جغرافیای اسطوره‌ای را با جغرافیای طبیعی تطبیق داد؛ با این حال، در این پژوهش کوشیدیم با مطالعه و مقایسه بسیاری از متون پهلوی و اساطیری، جایگاه احتمالی این دریاها را در عالم واقع بررسی کنیم. اگرچه همواره تناقضاتی در گزارش‌های این منابع مشاهده می‌شود، شواهد ارائه‌شده و توصیفات ریشه‌شناختی و اسطوره‌شناختی موجود، شاید بتواند به درک حد و حدود احتمالی این دریاها در عالم واقع کمک کند؛ همچنین، با ریشه‌شناسی اسامی دریا‌های اساطیری به علل و

اهمیت نامگذاری آنها پی برده می‌شود؛ زیرا به نظر می‌رسد اسطوره‌ها و ویژگی‌های خاص مکانی گاه در نام‌گذاری مکان‌های جغرافیایی تأثیر داشته‌اند و این تأثیر به‌خوبی در نام دریا‌های اساطیری به چشم می‌خورد.

پی‌نوشت

- (۱) bun-dahišn بزرگ‌ترین اثر دینی - تاریخی به زبان پهلوی است که نام اصلی آن احتمالاً زندآگاهی (Zand-āgāhīh) به معنی اطلاعات مبتنی بر زند است. این نام خود نشان می‌دهد که اساس کار مؤلف ترجمه‌ها و تفسیرهای اوستا بوده است و شهرت کتاب به نام بندهش به این دلیل بوده است که مهم‌ترین فصول آن مربوط به آفرینش است. (تفضلی ۱۳۸۶: ۱۴۳)
- (۲) Tištar فرشته پرشکوه باران‌آور است.
- (۳) در جنوب و در مجاورت البرز قرار دارد. (بهار ۱۳۸۷: ۱۴۱)
- (۴) Fradadafš و Wīdadafš.
- (۵) واژه دریا برگرفته از jráyas- در سانکسیریت، (مایرهوفر ۱۹۹۲: ۶۰۶) zraiaih- اوستایی (بارتولومه ۱۹۰۴: ۱۷۰۱) و drayah- فارسی باستان (کنت ۱۹۵۳: ۱۹۲) است.
- (۶) امروزه آبگیری در جنوب غربی افغانستان است؛ همچنین، به باتلاقی در جنوب غربی دریاچه هامون اطلاق شده است. (اوشیدری ۲۰۱۰: ۴۱۳)
- (۷) مشتق است از ایرانی باستان -varma(n)* به معنی "جای محصور"، (حسن‌دوست ۱۳۸۳: ۱۹۳) سکایی -bārmana. (بیلی ۱۹۷۹: ۲۷۸) و در فارسی نو، برُم است (معین ۱۳۷۵، ج ۱: ۵۱۱) از ریشه هندواروپایی -uer* به معنی "بستن" و "دربرگرفتن"، (پوکرنی ۲۰۰۷: ۳۳۶۳) ریشه سنسکریت -var. (مایرهوفر ۱۹۹۶: ۵۱۲) فارسی باستان -var به معنی "پوشیدن" و "محافظت کردن"، (کنت ۱۹۵۳: ۲۰۶) و اوستایی -var. (بارتولومه ۱۹۰۴: ۱۳۶۰)
- (۸) Arzah؛ آنجا که خورشید طلوع می‌کند و Sawah؛ آنجا که خورشید غروب می‌کند.
- (۹) Pū- احتمالاً ماده مضارع است که با افزودن (-ita)* < id به ماده ماضی ثانوی تبدیل شده است. (آموزگار ۱۳۸۷: ۸۳) -pūid (؟)، معادل اوستایی -pūtī*، اسم مؤنث به معنی "پاکیزگی" است (بارتولومه ۱۹۰۴: ۹۰۹) که پسوند (-ika)* < īg- برای ساختن صفت نسبی

از اسم به آن اضافه می‌شود. (ابوالقاسمی ۱۳۷۷: ۱۷۵) -pū برگرفته از ریشه ایرانی باستان -pav* به معنی "پاک کردن" (حسن دوست ۱۳۸۳: ۲۴۵) و سنسکریت -pū (مایرهوفر ۱۹۹۶: ۱۰۶) است.

(۱۰) یونانیان، نخست آن را با نام Póntos Áxeinos می‌شناختند؛ جزء اول در یونانی به معنی "دریا" است و جزء دوم صفت است به معنی "نامهربان" و معادل آن در فارسی باستان -axšaina به معنی "سیاه‌رنگ"، (کنت ۱۹۵۳: ۱۶۵) در اوستایی -axšaēna، (بارتولومه ۱۹۰۴: ۵۱) در فارسی میانه xašēn به معنی "کبود" (مکنزی ۱۳۸۸: ۱۶۳) و در فارسی نو به صورت خَشِن به معنی "تیره‌رنگ" است. (معین ۱۳۷۵، ج ۱: ۱۴۲۴)

(۱۱) در نسخه TD2 به صورت Šīrāz آمده (بندشش ایرانی ۱۳۸۴: ۱۵۴) و در نسخه K20 به صورت Kīglān آوانویسی شده است. (بندشش هندی ۱۳۶۸: ۱۰۴) کیگلان احتمالاً نام ناحیه‌ای در ارمنستان است. در کتب همه مورخان اسلامی، در مورد سرچشمه رود گر آمده است که سرچشمه این رود در نواحی ارمنستان است. مؤلف *نخبه‌الدهر* سرچشمه آن را از شهر الان می‌داند و می‌گوید که شاخه‌ای از آن به رود ارس می‌پیوندد و هر دو به دریای خزر می‌ریزند. (همان: ۲۶۵)

(۱۲) از آنجا که بسیاری از شهرها و بنا در جنوبی در روزگار اردشیر بابکان بنیان نهاده شده‌اند، تاریخ بنای بندر سیراف نیز باید مربوط به همین زمان باشد؛ زیرا مردم محلی هنوز گاهی نام آن را به صورت "شیلو" یا "دشیلو" به کار می‌برند که احتمالاً برگرفته از همین نام است.

(۱۳) جزء اول این نام، یعنی "شیل" به آب‌های ماهی‌دار اطلاق می‌شود.

(۱۴) از ریشه -bā به معنی "درخشیدن" است.

(۱۵) -Vouru.kaša- مرکب از وئورو به معنی "فراخ" و "بزرگ" و کش/کرت به معنی "کنار" است.

(۱۶) دریای فراخکرد در دامنه جنوبی البرز، یک‌سوم زمین را فراگرفته است و به این دلیل، "فراخکرد" نامیده می‌شود.

(۱۷) xānīgān ī war و čašmagān ī Ardwīsūr.

(۱۸) درخت بس‌تخمه (was-tōhmag) که از آن همه درختان و گیاهان منشعب می‌شوند و درخت گوگرد یا هوم سفید که همه مردمان اکسیر جاودانگی یا انوش را در هنگام بازسازی جهان از آن دریافت می‌کنند. (هینلز ۱۳۷۱: ۳۶)

س ۱۲ - ش ۴۴ - پاییز ۹۵ - بررسی ریشه‌شناختی دریا‌های اساطیری در بندهش/ ایرانی / ۲۰۹

(۱۹) افراسیاب تورانی برای رسیدن به آن، بیهوده خود را سه‌بار به فراخکرد انداخت. (هومباخ ۱۹۹۸: ۴۶) فر کیانی که از جم جدا شد، به این دریا پناه برد. فر فریدون نیز در این دریا نشست (یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۱: ۲۱۴) و برخی بر این باورند که با سقوط کی‌کاووس در این دریا، فر او نیز به فراخکرد رسیده است. (مینوی خرد ۱۳۸۵: ۹۲)

(۲۰) *gandarəβa* (بارتولومه ۱۹۰۴: ۱۴۲۹): او "ازدهای زرین‌پاشنه" است.

(۲۱) *Sadwēs*: دریای عمان.

(۲۲) سربازان آشوری دریای خزر را با نام "دریای بزرگ طلوع خورشید" می‌شناختند. ساکنان غرب این دریا و شمال ارس آن را "کاسپین" نامیده‌اند. "دریای گرگان" نامی بود که ساکنان نواحی ساحلی جنوب شرقی بر آن نهادند. "دریای خزر" نیز نامی است که نویسندگان عرب بر آن نهادند و قبایل ترک آن را با نام "Ak-Deniz" به معنی "دریای سفید" می‌شناخته‌اند که این نام در مقابل دریای سیاه بر آن نهاده شد.

(۲۳) از ریشه ایرانی باستان *-hrau** به معنی جاری شدن، (چئونگ ۲۰۰۷: ۱۴۰) ریشه سنسکریت *-sraV*، (مایرهوفر ۱۹۹۶: ۷۸۴) مشتق از هندواروپایی *-sreu**، (پوکرنی ۲۰۰۷: ۲۸۹۶) و ریشه اوستایی *-raod* است. (بارتولومه ۱۹۰۴: ۱۴۹۵)

(۲۴) معادل اوستایی *Kayānsē*، *Ḳaṣaoiia* اسم خشی است (بارتولومه ۱۹۰۴: ۴۷۱) مرکب از *-Ḳaṣao+ iia*. جزء اول از ایرانی باستان *-kās-a** به معنی "کوچک و خرد"، (منصوری ۱۳۸۴: ۲۲۶) اوستایی *-kasu* (صفت) (بارتولومه ۱۹۰۴: ۴۷۱) و مشتق از ریشه ایرانی باستان *-kas** به معنی "کوچک بودن" است. (منصوری ۱۳۸۴: ۲۲۶) از این ریشه در فارسی نو، که به معنی "خرد و کوچک" مشتق شده است. (معین ۱۳۷۵، ج ۳: ۳۱۴۰) *-iia* پسوند صفت‌ساز است. (جکسون ۱۹۶۸: ۲۳۳) منظور از *Ḳaṣaoiia* احتمالاً دریایی است که به لحاظ وسعت، چندان بزرگ نیست.

(۲۵) در کتیبه بیستون (DB II) به صورت *-varkāna* آمده است.

(۲۶) سرزمین داهه‌ها؛ داهه نام مردمان بیابان‌گردی بود که سرزمین پارت را به دست آوردند و سلطنت اشکانی را بنیان نهادند؛ (دریایی ۱۳۸۸: ۶۵) به همین دلیل، گرگان را "سرزمین پارت‌ها" نیز می‌نامند.

(۲۷) به معنی "نزدیک به مرزهای پارس" است.

کتابنامه

- آموزگار، ژاله. ۱۳۸۷. *زبان پهلوی، ادبیات و دستور آن*. تهران: معین.
- _____ ۱۳۸۸. «دریای پارس از دیرباز». *مجله فرهنگ و هنر*. ش ۷۰.
- ابوالقاسمی، محسن. ۱۳۷۷. *دستور تاریخی مختصر زبان فارسی*. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب درسی (سمت).
- اوشیدری، جهانگیر. ۲۰۱۰. *دانشنامه مزدیسنا*. تهران: مرکز.
- بقایی، ناصر. ۱۳۷۵. «سیراف، شیلاو». *نشریه زبان و ادبیات فارسی*. ش ۶.
- بندهش هندی. ۱۳۶۸. *تصحیح و ترجمه رقیه بهزادی*. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- بندهش ایرانی. ۱۳۸۴. *تصحیح و ترجمه فضل‌الله پاکزاد*. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۴. «تیشتر، فرشته پرشکوه باران‌آور». *مجله فرهنگ و هنر*. ش ۶۷.
- _____ ۱۳۸۷. *پژوهشی در اساطیر ایران*. پاره نخست و پاره دوم. تهران: آگاه.
- تفضلی، احمد. ۱۳۸۶. *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: سخن.
- حسن دوست، محمد. ۱۳۸۳. *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. تهران: آثار.
- _____ ۱۳۸۹. *فرهنگ تطبیقی - موضوعی زبان‌ها و گویش‌های ایرانی نو*. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. تهران: آثار.
- خلف تبریزی، محمدحسین. ۱۳۶۱. *برهان قاطع*. تهران: امیرکبیر.
- دادگی، فرنیغ. ۱۳۹۰. *بندهش*. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.
- دریایی، تورج. ۱۳۸۸. *شهرستانهای ایران‌شهر*. تهران: توس.
- رضایی دشت‌ارژنه، محمود. ۱۳۸۸. «بازتاب نمادین آب در گستره اساطیر». *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب*. س ۵. ش ۱۶.
- زاداسپرم. ۱۳۶۶. *وزیدگیهای زادسپرم*. به کوشش محمدتقی راشد محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فروه‌وشی، بهرام. ۱۳۵۸. *فرهنگ زبان پهلوی*. تهران: دانشگاه تهران.

- قریب، بدرالزمان. ۱۳۸۳. فرهنگ سغدی. تهران: فرهنگستان.
- قلی‌زاده، خسرو. ۱۳۸۷. فرهنگ اساطیر ایرانی بر پایه متون پهلوی. تهران: پارسه.
- کوشش، رحیم و امیررضا کفاشی. ۱۳۹۰. «بررسی تطبیقی نمادینگی عناصر طبیعت در شاهنامه». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب. س ۷. ش ۲۴.
- مختاری، محمد. ۱۳۷۹. اسطوره زال. تهران: توس.
- معین، محمد. ۱۳۷۵. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر.
- مکنزی، دیوید نیل. ۱۳۸۸. فرهنگ کوچک زبان پهلوی. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- منصوری، یدالله. ۱۳۸۴. بررسی ریشه‌شناختی فعلهای زبان پهلوی. فرهنگستان زبان و ادب فارسی. تهران: آثار.
- میرفخرایی، مهشید. ۱۳۶۶. آفرینش در ادیان. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- مینوی خرد. ۱۳۸۵. ترجمه احمد تفضلی. به کوشش ژاله آموزگار. تهران: توس.
- نیکوبخت، ناصر و همکاران. ۱۳۹۱. «مقایسه ایزدان آب در اسطوره‌های ایران و ویتنام». فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جنوب. س ۸. ش ۲۹.
- واحددوست، مهوش. ۱۳۷۹. نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی. تهران: سروش.
- وندی‌داد. ۱۳۸۵. ترجمه هاشم رضی. تهران: بهجت.
- هینلز، جان. ۱۳۷۱. شناخت اساطیر ایران. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
- یشت‌ها. ۱۳۷۷. گزارش ابراهیم پورداوود. ج ۱. تهران: اساطیر.

English Sources

- Bailey, H. W. 1979. Dictionary of Khotan Saka. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bartholomae, Ch. 1904. Altiranisches Wörterbuch. Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.
- Bivar, A. D. H. 2002. "Gorgān Pre-Islamic History", Encyclopaedia Iranica, Vol. XI, Fasc. 2, New York: Columbia University, pp.151-153.
- Boyce, M. 1977. A Word-list of Manichean Persian and Parthian. Leiden: Brill.
- Cereti, C. G. 2007. "Middle Persian Geographic Literature II: Chapters X & XII of the Bundahishn", Des Indo-Grecs aux Sassanides: données pour

- l'histoire et la géographie historique, Rome: ISIAO, Università di Roma, pp 55-64.
- Cheung, J. 2007. Etymological Dictionary of the Iranian Verb. Leiden-Boston: Leiden Indo-European Etymological Dictionary Series, Brill.
- Commins, D. 2012. The Gulf States: A Modern History. London: I.B.Tauris & Co Ltd.
- Eduljee, K. E. 2010. "The Great Ocean Vourukasha/Frakhvcard /Varkash". <http://zoroastrianheritage.blogspot.com>.
- Gilain, A. 1966. Essai sur la Langue Parthe. Louvain: Institut Orientaliste, Université de Louvain.
- Gnoli, G. 2003. "Hāmūn in Literature and Mythology". Encyclopaedia Iranica. Vol. XI, Fasc. 6. New York: Columbia University, pp. 646-648.
- Humbach, H. 1998. Zamyād Yasht. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Jackson, W.A.V. 1968. An Avesta Grammar In Comparison With Sanskrit. Stuttgart. New York City: W. Kohlhammer Verlag.
- Kent, R.G. 1953. Old Persian: Grammar, Texts, Lexicon. New Haven: American Oriental Society.
- Kreyenbroek, P. G. 1993. "Cosmogony and Cosmology in Zoroastrianism/Mazdaism". Encyclopaedia Iranica. Vol. VI. California: Mazda Publishers. pp. 303-307.
- Kiepert, H. & MacMillan, G.A. 1881. A Manual of Ancient Geography. London: MacMillan and co.
- Malandra, W. W. 1983. An Introduction to Ancient Iranian Religion Readings from the Avesta & the Achaemenid Inscriptions. Minneapolis: University of Minnesota press.
- Mayrhofer, M. 1992. Etymologisches Wörterbuch des Altindiarischen. Heidelberg: Carl Winter.
- Nyberg, H.S. 1974. A Manual of Pahlavi. Part I: Texts; Part II: Glossary. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Panaino, A. 2013. "Kayansih". Encyclopaedia Iranica. Vol. XVI. Fasc. 2. www.iranicaonline.org/articles/kayansih. pp. 174-176.
- Planhol, X. D. 1990. "Caspian Sea Geography". Encyclopaedia Iranica. Vol.V. Fasc. 1. New York: Columbia University. pp. 48-61.
- Pokorny, J. 2007. Proto-Indo-European Etymological Dictionary: Indogermanisches Etymologisches Wörterbuch. <http://dnghu.org>.
- Schmitt, R. 1989. "Black Sea". Encyclopaedia Iranica, Vol. IV. Fasc. 3, London & New York: Routledge & Kegan Paul. pp. 310- 313 .
- Tafazzoli, A. 2000. "Frāxkard". Encyclopaedia Iranica. Vol. X. Fasc. 2. New York: Columbia University. p. 201.

References

- Abolghāsemi, Mohsen. (1998/1377SH). *Dastour-e tārikhi-ye mokhtasar-e zabān-e fārsi*. Tehrān: SAMT.
- Āmouzgār, Zhāleh. (2009/1387SH). *Zabān-e Pahlavi, adabiyāt va dastour-e ān*. Tehrān: Mo'in.
- Āmouzgār, Zhāleh. (2009/1388SH). "daryā-ye pārs az dir bāz". *Majalleh-ye Farhang o Honar*. No. 70.
- Baghāei, Nāser. (1996/1375SH). "sirāf, shilāv". *Nashriyeh-ye Zabān o Adabiyāt-e Fārsi*. No. 6.
- Bahār, Mehrdād. (1995/1374SH). "tishtar, fereshteh por-shokouh-e bārān-āvar". *Majalleh-ye Farhang o Honar*. No. 67.
- Bahār, Mehrdād. (2008/1387SH). *Pazhouheshi dar asātir-e Irān. Pāreh-ye nakhost va pāreh-ye dovvom*. Tehrān: Āgāh.
- Bondaheh-e Irani*. (2005/1384SH). Ed. and Tr. by Fazl-ollāh Pākzād. Tehrān: The center of Great Encyclopedia of Islam.
- Bondaheh-e Hendi*. (1989/1368SH). Ed. & Tr. by Roghayyah Behzādī. Tehrān: Moasseseh-ye Motāle'āt o Ta'hqiqāt-e Farhangi.
- Dādegi, Faranbaq. (2011/1390H). *Bondaheh*. Reported by Mehrdād Bahār. Tehrān: Tous.
- Daryāei, Touraj. (2009/1388SH). *Shahrestān-hā-ye Irānshahr*. Tehrān: Tous.
- Farrāh-vashi, Bahrām. (1979/1358SH). *Farhang-e zabān-e pahlavi*. Tehrān: Tehrān University.
- Gharib, Badr-ozzamān. (2004/1383SH). *Farhang-e Soqdi*. Tehrān: Farhangān.
- Gholi-zādeh, Khosrow. (2008/1387SH). *Farhang-e asātir-e Irāni bar pāyeh-e motoun-e pahlavi*. Tehrān: Pārseh.
- Hasan-doust, Mohammad. (2004/1383SH). *Farhang-e risheh-shenākhti-e zabān-e fārsi*. Farhangestān-e Zabān o Adab-e Fārsi. Tehrān: Āsār.
- Hasan-doust, Mohammad. (2010/1389SH). *Farhang-e tatbigi-mozou'I zaban-hā va gouyesh-hā-ye irāni-e now*. Farhangestānabān o Adab-e Fārsi.
- Hinnells, John Russel. (1992/1371SH). *Shenākht-e asātir-e Iran (Persian mythology)*. Tr. by Zhāleh Āmouzgār & Ahmad Tafazzoli. Tehrān: Cheshmeh.
- Khalaf Tabrizi, Mohammad Hossein. (1982/1361SH). *Borhān-e ghāte'*. 5th ed. Tehrān: Amirkabir.

- Koushesh, Rahim & Amir Rezā Kaffāshi. (2011/1390SH). "Barresi-e tatbigi-e nemādinegi-e anāser-e tabi'at dar Sāhnāme". *Āzād University Quarterly Journal of Mytho-mystic Literature*. Year 7. No.24.
- Mackenzie, D. N. (2009/1388SH). *Farhang-e kouchek-e zabān-e pahlavi*. Tr. by Mahshid Mir-fakhrāei. Tehrān: Pazhoueshgāh-e 'Oloum-e Ensāni o Motāle'āt-e Farhangi.
- Mansouri, Yadollāh. (2005/1384SH). *Barresi-e risheh-shenākhti-e fe'l-hā-ye zabān-e Pahlavi*. Farhangestān-e Zabān o Adab-e Fārsi. Tehrān: Āsār.
- Minou-ye kherad*. (2006/1385SH). Tr. by Ahmad Tafazzoli. With the effort of Zhāleh Āmouzgār. Tehrān: Tous.
- Mir-fakhrāei, Mahshid. (1987/1366SH). *Āfarinesh dar adyān*. Tehrān: Mo'asseseh-ye Motāle'āt o Tahghihāt-e Farhangi.
- Mo'in, Mohammad. (1996/1375SH). *Farhang-e farsi*. Tehrān: Amirkabir.
- Mokhtāri, Mohammad. (2000/1379SH). *Ostoureh-e Zāl*. Tehrān: Tous.
- Nikou-bakht, Nāser and et.al. (2012/1391SH). "Moghāyeseh izadān-e āb dar ostoureh-hā-ye Iran va Vietnām". *Āzād University Quarterly Journal of Mytho-mystic Literature*. Year 8. No. 29.
- Owshidari, Jahāngir. (2010/1389SH). *Dāneshnāme Mazdyasnā*. Tehrān: Markaz.
- Rezāei Dasht-arzhaneh, Mahmoud. (2009/1388SH). "Bāztāb-e nemādin āb dar gostare-ye tārikh". *Āzād University Quarterly Journal of Mytho-mystic Literature*. Year No. 16.
- Tafazzoli, Ahmad. (2007/1386SH). *Tārikh-e adabiyāt-e Irān-e pish az Eslām*. Tehrān: Sokhan.
- Vāhed-doust, Mahvash. (2009/1379SH). *Nahādine-hā-ye asātiri dar Shahnāme-ye Ferdowsi*. Tehrān: Soroush.
- Vandidād*. (2006/1385SH). Tr. by Hāshem Razi. Tehrān: Behjat.
- Yasht-hā*. (1998/1377SH). Reported by Ebrāhim Pourdāvoud. Vol. 1. Tehrān: Asātir.
- Zādesparam. (1987/1366SH). *Vazidehgi-hā-ye Zādesparam*. With the effort of Mohammad Taghi Rāshed Mohassel. Tehrān: Pazhoueshgāh-e 'Oloum-e Ensāni va Motāle'āt-e Farhangi.